

بصیرت

زهرا لوکه علیخان

نمی دانم چرا از چیز مبهمی می ترسم! نمی دانم چرا در انجام این کار شک دارم! دلم گواهی می دهد که اتفاق بدی خواهد افتاد! ای کاش چیز دیگری از خدا طلب می کردم!... این افکار و نظایر آنها که هر از چند گاهی به ذهن انسانها خطور پیدا می کند و گاه موجب شادمانی و گاهی موجب رنج و اندوه آنها می شود از کجا سرچشمه می گیرد؟ آیا می توان براساس آنها عمل کرد و یا به نحوی از انجام آنها پیشگیری نمود؟! در واقع می توان گفت این افکار که از امری غریب و ناشناخته سخن می گوید بیشتر با عالم غیب سروکار دارد و اگر چه در جهان مادی اتفاق می افتد اما با جای دیگری در ارتباط است و انسان در آن نقشی ندارد! اگر خوب فکر کنید، در می یابید که بعضی اوقات پیش بینی هایی که می کنید، نه بر اثر مطالعه و کسب تجربه است که در اثر یک نیروی درونی که شما از آن آگاهی ندارید، صورت می گیرد. این نیرو که به نام «الهام قلبی» می باشد، ریشه در قلب آدمی دارد و فکر و زبان تنها وسیله ای برای انتقال آن، آن هم به صورت ناخودآگاه می باشد. البته باید دانست که منظور از قلب یک جسم صنوبری (گلابی) شکل که در سمت چپ سینه آدمی و درون بدن او جای دارد، نیست. چه در این صورت حیوانات هم دارای این قلب هستند؛ اما چرا آنها دچار حالت های ناشی از این الهامات نمی شوند و در انتظار اتفاق خاصی برای خود و همجنسان خود نمی باشند؟ آیا کار قلب جز خون رسانی به بدن و تضمین حیات جاندار است؟ اکنون که برای وارد شدن به این بحث، آماده شده اید، شما را از دنیای خاکی جدا ساخته و به عالم اصلی که بازگشت همه ما به سوی آنجاست، می بریم. عالمی که قلب ما نیز با آن در ارتباط است و اخبار غیبی را از آنجا می گیرد. پس باید دانست قلبی که به آن الهامی می شود، عطیه ای الهی است که در ارتباط مستقیم با امر و توجه خدای حکیم است و هیچ کس به جز خدای متعال در آن راه ندارد. شما از اتفاقی که چند لحظه بعد رخ می دهد (یاد کردن یک دوست قدیمی و ملاقات ناگهانی او) و در انتظارش

نبوده و حتی به آن فکر هم نکرده‌اید، آگاه می‌شوید. این آگاهی از شما نیست؛ بلکه از عالمی دیگر به شما الهام می‌شود. وقتی به این امور غیبیه دست پیدا می‌کنید، در واقع به نوعی بصیرت و بینایی می‌رسید. این بصیرت که همان دیدن با چشم دل است، نیرویی است که هر یک از انسانها متناسب با شأن و مقامی که نزد خداوند متعال دارند، از آن بهره‌مند می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت، اشیاء ظاهر و باطنی دارند که در هر یک از آنها حقایقی نهفته است که دیدن آنها جز با چشم دل، امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر برای پی بردن به حقیقت اشیاء باید به بصیرت و بینایی دست پیدا کرد تا شیوه درست استفاده از آن را آموخت. در قرآن کریم به این موضوع اشاره‌های فراوانی شده است که با کمی اندیشیدن و دقت در آیات الهی می‌توانیم به معنی بصیرت پی ببریم. به عنوان مثال، همه ما وقتی کلمه «ظلمت» را می‌شنویم، مفهومی جز تاریکی و سیاهی، که وحشت و هراس را هم به دنبال دارد، تصور نمی‌کنیم. اما وقتی به قرآن و احادیث و روایات مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که منظور از ظلمت، تاریکی ظاهری نیست؛ بلکه جهل و نادانی است که کوری باطن را به وجود می‌آورد و آدمی را از شنیدن حقایق باز می‌دارد! چنانچه خداوند متعال در سوره مبارکه طه آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي... وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى...﴾

«و کسی که از یاد ما رو بگرداند، پس زندگانی را بر او تنگ می‌گیریم و در روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم. (در این حال) می‌گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محسوس کردی و حال آن که من بینا بودم. (در پاسخ او خداوند می‌فرماید) این چنین است که تو آیات ما را فراموش کردی، پس امروز خودت نیز از فراموش شدگانی.»

در روز قیامت هر آنچه انسانها انجام داده اند آشکارا می‌بینند. راه گریزی از آنچه کرده‌ایم، نیست.

نجات ما در گرو ایمان به خدا و انجام اعمال شایسته‌ای است که از روی

آگاهی و بصیرت می‌باشد. اینکه آیات الهی را بنگریم و باور کنیم،

اینکه بدانیم همه چیز تحت سیطره اراده و مشیت الهی

است. در مقابل افرادی که خداوند و آیات او را نادیده

گرفته و تکذیب می‌نمایند در دنیا به کوری باطن دچار

می‌شوند و همین امر موجب محسوس شدن آنها به

صورت نابینا می‌شود. در سوره مبارکه اسراء آیه ۹۷

نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَى...﴾؛ «و

کسی را که خداوند هدایت می‌کند؛ پس او هدایت شده

است و کسی که گمراه می‌شود پس دوست و سرپرستی

جز خدا نمی‌یابد و در روز قیامت آنها را به رویشان در

حالی که کورو کر و لال هستند محشور می کنیم . جایگاه ایشان جهنم است .
گاهی اوقات گمراهی و ضلالت انسان به جایی می رسد که جای روشنی برای او باقی نمی گذارد و در واقع تمام وجود فرد را می گیرد به طوری که این ظلمت و تباهی از یک عضو او فراتر رفته و به دیگر اعضای او نیز سرایت می کند . آن گونه که گوش او را از فهم حقایق کرو و زبان او را از بیان عظمت و بزرگی حق ، لال می کند . و اینها نیست مگر در اثر گناهانی که انسانها انجام می دهند . که هر گناهی که از انسان سر می زند سیاهی و ظلمت را به او هدیه می کند ! گناه چون پرده ای است که جلو دیدگان را می گیرد و انسان را از مواجهه با حق و درستی باز می دارد و با گذشت ایام و تکرار گناه ، قلب آدمی را فرا می گیرد . و اینجاست که مواعظ و پندها در او اثر نمی کند و گمراه می شود . هرچه گناه سخت تر باشد ، مبارزه با آن نیز دشوارتر می شود . گناه نورانیت دل را از بین می برد و انسان را چون مرده ای می کند که نه چیزی می شنود و نه چیزی می فهمد و نه می تواند کاری انجام دهد . چنانکه خداوند هم می فرماید : «به درستی که تو نمی توانی مردگان را (کسانی که در اثر گناه چون مردگان شده اند) بشنوانی و نه می توانی ندایت را به گوش کران ، زمانی که (به خدا و دین او) پشت کرده اند ، برسانی . تو نمی توانی کوران را از گمراهی و ضلالتی که به آن دچار شده اند ، هدایت کنی و نه می توانی چیزی به گوش آنها برسانی . (هدایت تو) فقط کسانی را که ایمان به خدا داشته و تسلیم او امر او هستند شامل می شود . (سوره نمل ، آیات ۸۱-۸۰)

پس باید دانست که هر انسانی علاوه بر جسم ، از وجودی به نام «روح» برخوردار است که آن نیز دارای چشم و گوش است و چنانکه با انجام اعمال صالح و اطاعت از خداوند متعال آن را پرورش ندهد ، ممکن است موجب کوری و کری باطنی شود و بنابر آنچه گفته شد و آیاتی که به آنها اشاره رفت به یک نتیجه مهم می رسیم و آن هم اینکه ، دوری از خداوند و روی گردانی از آیات او زمینه انجام گناه را فراهم می کند و تکرار گناه موجب تباهی روح و فکر انسان می شود و او را به جایی می رساند که اگرچه به ظاهر دارای چشم و گوش و زبان است اما نمی تواند از آنها استفاده کند و از مواهب الهی که یکی از آنها الهامات غیبی است بهره مند شود . بدیهی است هرچه ارتباط انسان با خدا بیشتر باشد ، خداوند هم از طریق امدادهای غیبی به او مدد می رساند و او را به صراط مستقیم هدایت می کند .